



درس فراهی فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ اسفند ۱۳۹۵

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - الخامس: ما یفضل عن مؤونة السنة

مصادف با: ۲۱ جمادی الاول ۱۴۳۸

موضوع جزئی: مسأله بیست و سوم - جهت سوم: تنبیهات - تنبیه اول: دفع خمس از جنس دیگر

جلسه: ۷۰

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد باید جهاتی به عنوان تنبیه در ادامه بحث مورد تعرض قرار بگیرد؛ امر اول درباره جواز دفع خمس من جنس آخر بود که عرض شد در این مورد دو قول وجود دارد؛ برخی معتقد هستند که خمس را از جنس دیگر نمی‌توان داد و صرفاً باید عین یا نقد داده شود و برخی معتقد هستند که می‌توان خمس را از جنس دیگر هم اداء کرد.

دلیل مرحوم آقای خویی بر عدم جواز ذکر شد و مورد اشکال قرار گرفت. خلاصه دلیل ایشان این بود که جنس دیگر ممکن است قابل انتفاع نباشد و صاحب خمس باید چیزی را دریافت کند که به هر نحوی که می‌خواهد آن را مصرف کند. اگر ما جنس به او بدهیم، چه بسا برای او نافع نباشد؛ مثل بادیه نشینی که معطل آب و نان است اما شما به او کتاب جواهر بدهید؛ این کتاب برای او نافع نیست.

عرض شد این دلیل قابل قبول نیست چون اگر ایشان برای تخییر بین جواز دفع خمس از عین و غیر عین به صحیحه برقی استدلال کرده، به حسب این صحیحه بین نقد یا جنس بودن مال آخر، فرقی نیست. همان اطلاقی که مورد استناد محقق خویی قرار گرفت، اقتضاء می‌کند اگر خمس از جنس دیگر هم داده شود، مجزی باشد. لذا مسأله انتفاع صاحب خمس از مالی که به عنوان خمس به او داده می‌شود اساساً مدخلیت ندارد. اینکه ما این را ملاک قرار دهیم و براساس این بخواهیم جواز اداء من جنس آخر یا عدم جواز را نتیجه بگیریم، حداقل از دلیل، این مطلب استفاده نمی‌شود.

ادامه بررسی دلیل

بعلاوه نکته‌ای که در این جلسه روی آن تأکید می‌کنم، این است که اگر قرار باشد مسأله نفع و استفاده صاحب خمس از مالی که به عنوان خمس به او داده می‌شود، ملاک باشد، چه بسا این مسأله در مورد دفع العین هم تحقق پیدا نکند. یعنی ممکن است عینی که یک پنجم آن ملک صاحب خمس است، برای صاحب خمس هیچ فائده‌ای نداشته باشد. اگر ملاک را نفع و انتفاع صاحب خمس بدانیم، در رابطه با خود عین چه باید کرد؟ لذا این خودش شاهد بر این است که ملاک برای جواز دفع من جنس آخر، مسأله نفع و انتفاع صاحب خمس نیست. ما می‌خواهیم ببینیم چگونه و به چه ترتیبی حق او را باید اداء کرد، اما اینکه به حال او نافع هست یا خیر، امر دیگری است. کأنه کسی در مالی با ما شریک است و ما باید حق و سهمش را به او بدهیم، این سهم را گفته‌اند از عین یا از غیر عین ولی نقدی پرداخته شود. این دلیل ندارد. چون شریک در این عین به نحو الاشاعه مالک است. این جا یا باید اداء سهم او را محصور در عین کنیم و بگوییم اداء فقط باید از عین باشد، چون بالاشاعه مالک یک پنجم این مال است؛ ولی اگر پا را از عین فراتر گذاشتیم و گفتیم از غیر عین هم می‌شود

پرداخت کرد، دیگر اینجا مسأله نفع و انتفاع صاحب خمس مورد نظر نیست. اگر پای نفع و انتفاع به میان بیاید، در مورد خود عین هم مشکل پیدا می‌کند.

مگر خود عین که لزوم اداء آن تخییراً هست، در همه جا به درد صاحب خمس می‌خورد؟ مثلاً کسی ده دوره کتاب جواهر خریده، سال هم به آن گذشته؛ اگر بخواهد خمس عین این کتاب‌ها [که می‌شود دو دوره کتاب]، را به عنوان خمس بدهد، آیا به درد آن بادیه نشین می‌خورد؟ پس مسأله انتفاع و عدم انتفاع اینجا مطرح نیست و در مجموع به نظر می‌رسد که دلیل مرحوم محقق خوبی در این مقام تمام نیست.

سوال:

استاد: اصلاً خودش متعلق ملک است. عرض شد در مورد خود عین درست است که متعلق خمس است به نحو الاشاعه؛ یعنی یک پنجم تمام اجزاء این عین متعلق به صاحب خمس است، می‌گوییم چون مالک یک پنجم است، پس باید خود عین داده شود. ولی اگر شما پا را از این فراتر گذاشتید ولو مثل آقای خوبی که به دلیل صحیحه برقی گفتند خمس از غیر عین هم می‌تواند پرداخت شود دیگر فرقی بین نقد و جنس نیست. حرف ایشان این است که می‌گوید ما فقط در حد درهم و دینار و به طور نقد [چون درهم و دینار خصوصیت ندارد] می‌توانیم این را قبول کنیم اما تعدی به غیر این جایز نیست. دلیلی که ایشان ذکر کرده این است که فرموده اگر غیر از این بدهیم، نافع به حال صاحب خمس نیست. این دلیل تمام نیست. یک وقت می‌گوید ما تعبداً این را می‌گوییم، یعنی تعبداً به استناد این روایت اداء خمس از غیر عین را پذیرفتیم، در این صورت باید اکتفاء کنیم به مورد نص و مورد نص هم درهم و دینار است. این دلیل غیر از آن چیزی است که ایشان گفته است. مضمون عبارت ایشان این بود که «الاستدلال بالصحیحة فی المقام وجیه» بعد می‌فرماید تعدی به غیر درهم و دینار جایز نیست. یک وقت می‌گوید دلیل ما روایت است و روایت هم خصوص این را نقل کرده و بیشتر از روایت نمی‌توانیم عمل کنیم. این دلیل به این جهت که عرض شد صحیح نیست.

سوال:

استاد: گفتیم آن چیزی که مشهور می‌گویند ملکیت به نحو اشاعه و شرکت در خود عین است؛ یک وقت می‌گوییم به نحو اشاعه مالک یک پنجم است و یک وقت می‌گوییم به نحو کلی فی المعین صاحب یک پنجم است که مرحوم سید صاحب عروه این نظر را دارند. این‌ها با هم تفاوت دارند. در اینجا هم ۹ احتمال بود که مفصل بیان کردیم.

حق در مسأله

الف) بنابر مسلک مشهور

فتحصل مما ذکرنا کله: اگر قائل به تخییر شویم بین دفع خمس من العین او من مال آخر، بنابر مسلک مشهور وجهی برای اشکال بر دفع خمس از جنس آخر نیست. مشهور که معتقد هستند خمس متعلق به ذات العین است و در عین حال تخییر بین دفع خمس من العین او من مال آخر را ملترزم می‌شوند، قاعدتاً نباید برای آنها فرقی بین دفع خمس من جنس آخر باشد. چون بالاخره عنوان مال آخر بر این صدق می‌کند. اگر ما گفتیم مخیر است بین دفع خمس من العین و من آخر، معنای این چیست؟ یعنی دفع الخمس من العین او غیر العین. اساساً طرفین تخییر این است که آیا خمس را از خصوص

عینی که خمس به آن تعلق گرفته باید بدهیم یا از غیر آن هم می‌توانیم بدهیم؟ درست است که فقها بیشتر تعبیر به تخییر بین دفع من العین و دفع من مال آخر؛ کرده‌اند ولی این مال آخر یعنی غیر عین. اگر بحث در تخییر بین دفع الخمس من العین او غیر العین است، (که البته از نظر ارزش معادل همان خمس است)، فرقی نمی‌کند که آن غیر عین نقد باشد یا جنس باشد، مهم این است که مالیت داشته باشد؛ مهم این است که به اندازه همان خمس عین که باید پرداخت می‌کرده، باشد. چه فرقی می‌کند که نقد باشد یا جنس باشد.

فقط یک نکته در اینجا هست که آن چیزی را که می‌خواهد به عنوان خمس از جنس دیگر بدهد، باید مرغوب عند العقلاء باشد یعنی عقلاء به آن رغبت داشته باشند؛ مثلاً یک کارخانه‌دار جنس‌های نامرغوب و از رده خارج شده را به عنوان خمس می‌دهد. این اجناس مرغوب عند العقلاء نیست. درست است که می‌گوییم من جنس آخر می‌تواند بپردازد ولی رغبت عقلائی به آن باشد به نحوی که عقلاء برای آن جنس دیگر پول پرداخت کنند. اگر قرار باشد جنسی بدهد که کسی پول در مقابل آن پرداخت نکند، یعنی اینکه آن ارزش واقعی خودش را ندارد لذا طبق مسلک مشهور، به نظر ما وجهی برای اشکال نیست.

اللهم الا ان يقال که کسی از این راه وارد شود و این اشکال را اینگونه مطرح کند و نه آن طور که آقای خوبی مطرح کردند. بگویند چون مبنای ما برای تخییر این بود که فقهاء در باب زکات تسالم کردند بر تخییر بین دفع زکات از مال زکوی و غیر آن و نیز از آن جا که احکام خمس و احکام زکات مشترک هستند، چون هر دو باب من واد واحد هستند، لذا ما احکام زکات را که از جمله حکم به تخییر دفع من جنس آخر هست را اینجا هم جاری می‌کنیم؛ اگر کسی به این دلیل استناد کند و نه به صحیحه برقی، در این صورت ممکن است بگویند که درست است احکام باب زکات در باب خمس هم جاری می‌شود ولی این در کلیات است و نه در تفصیلات این احکام و جزئیات، یعنی تا یک مرحله ای ما می‌توانیم احکام باب زکات را در باب خمس جاری کنیم، ولی از آن مرحله جلوتر نمی‌توانیم برویم؛ به این معنا که اصل تخییر را ما قبول می‌کنیم، یعنی می‌گوییم چون در باب زکات تخییر بین دفع زکات از مال زکوی و غیر آن وجود دارد، اصل تخییر را در باب خمس هم می‌پذیریم، اما اینکه در تمام جزئیات حتی جواز دفع خمس از جنس دیگر هم از باب زکات تبعیت کند، این را نمی‌توانیم بر گردن این دلیل بگذاریم، لذا از این جهت ممکن است کسی اشکال کند.

خلاصه

پس خلاصه سخن این شد که طبق مسلک مشهور، قاعداً مشکلی برای دفع خمس من جنس آخر نیست. دلیلی هم که محقق خوبی اقامه کردند، به نظر ما تمام نبود. اللهم الا ان يقال که چون دلیل ما برای تخییر این بود که در باب زکات فقهاء بر تخییر متفق هستند و چون باب خمس و زکات یکسان است، پس در اینجا هم تخییر ثابت می‌شود، آنگاه می‌توان گفت این دلیل تا یک حدی کارآیی دارد و اصل تخییر را ثابت می‌کند اما اینکه جزئیات احکام را هم با این دلیل بتوانیم در خمس ثابت کنیم، این دیگر از این دلیل بر نمی‌آید و چه بسا مرحوم آقای خوبی هم که فرمودند اگر اینجا اجماعی در کار باشد، ما قبول می‌کنیم و الا دفع خمس من جنس آخر را نمی‌پذیریم، به همین جهت باشد.

پس در مجموع این مسأله طبق مسلک مشهور فی الجمله قابل قبول است مگر این جهت مدنظر باشد.

ب) بنا بر مسلک مختار

اما بناءً على مسلک المختار فالامر واضح، مسلک ما تعلق الخمس بالعین من حیث مالیتها بود. ما گفتیم صاحبان خمس به نحو الاشاعه مالک مالیت مال هستند. اگر این را گفتیم، دیگر مسأله کاملاً واضح است، چون به نظر ما خمس به مالیت العین تعلق گرفته، جنس دیگر هم از مصادیق مالیت مال است، پس اگر کسی خمسش را از یک جنس دیگر بدهد، یعنی در حقیقت از مالیت آن مال داده است؛ یعنی حقوق و سهم صاحبان خمس را اداء کرده است. مثلاً اگر یک پنجم مالیت عین متعلق به صاحبان خمس باشد، مالک به جای اینکه یک پنجم این عین را به آنها بدهد، مثلاً زمین به آنها بدهد. این قابل قبول است، چون سهم آنها به مالیت عین تعلق گرفته و زمینی که الان به صاحبان خمس می دهد که معادل خمس این عین است، آن هم مصداق من مصادیق مالیه العین است؛ لذا به چه دلیل ما این را قبول نکنیم؟ به چه دلیل دفع الخمس من جنس آخر محل اشکال باشد؟ تمام تکیه ما بر همین محور است که اگر قائل به تعلق خمس به مالیت اعیان شدیم، صدق می کند بر اینکه این جنس آخر، از مصادیق مالیت آن مال است. اینطور نیست که مالیت عین فقط به نقد محقق شود، بلکه مالیت عین هم به نقد محقق می شود و هم به جنس آخر؛ لذا به نظر ما دفع خمس من جنس آخر اشکالی ندارد.

کلام بعض الاعلام

بعض الاعلام در اینجا اشکال کرده اند و گفته اند در اینجا جنس آخر را نمی توان به عنوان خمس داد. با اینکه ایشان خودش از کسانی است که قائل به تعلق خمس به مالیت عین است نه به خود عین؛ ایشان می گوید که اخراج خمس از جنس دیگر، احتیاج به دلیل دارد و ما اینجا دلیل نداریم، بنابراین دفع الخمس من جنس آخر صحیح نیست. عبارت ایشان این است: «
و اما الاخراج من جنس آخر، فالاجتزاء به يحتاج الى دليل، لان الجنس الاخر لا يكون تمثيلاً لعقلاً لمالیه المال الخارجی بخلاف النقد، فيمكن لصاحب الخمس ان لا يرضى به»^۱.

اخراج خمس از جنس دیگر جایز نیست، پس اگر بخواهیم قائل شویم به اکتفاء به پرداخت خمس از جنس دیگر، باید دلیل داشته باشیم، در حالی که چنین دلیلی نداریم. خمس به مالیت عین تعلق گرفته و هر چه که می خواهد به عنوان خمس داده شود، باید مصداقی برای مالیت مال خارجی باشد، نقد این قابلیت را دارد که عنوان مالیت مال خارجی بر آن صدق کند، اما جنس دیگر این قابلیت را ندارد. اگر این ساختمان را در نظر بگیریم که یک پنجم آن سهم صاحبان خمس باشد، اگر این سهم به صورت نقد به صاحبان خمس داده شود، این پول مصداق لمالیه هذا البناء است ولی اگر به جای این، گندم، برنج و زمین بدهد بر آن مالیه هذا البناء صدق نمی کند. ایشان در ادامه می گوید جنس آخر تمثیل و مصداق عقلائی برای مالیت مال خارجی نیست بر خلاف نقد؛ زیرا ممکن است صاحب خمس رضایت به آن نداشته باشد. لذا مصداق و تمثیل عقلائی برای مال خارجی نیست.

نتیجه این که ایشان می گوید دفع الخمس من جنس آخر، جایز نیست و فیه تأمل. ما به این مطلب اشکال داریم و به نظر ما سخن ایشان تمام نیست.

«الحمد لله رب العالمين»

^۱. کتاب الخمس (شاهرودی)، ج ۲، ص ۳۳۹.